

زندگی حضرت یعنی زندگی ۵۰ ساله مدنی.

محمد در سالهای نزدیک به نبوت از مردم کناره  
میگرفت و به پیرانش خدی یکتا می پرداخت.  
سالیک ماه در کوهی بنام 'حراء' منزوی می شد  
و عبادت میکرد. سپس با سیری شدن ماه عبادت  
به مکه باز می گشت و پیش از آنکه به خانه برود  
هفت بار یا بیشتر کعبه را طواف میکرد.

در سن چهل سالگی وصیقه محمد در غار حراء

بود که به پیامبری مبعوث شد. محمد در این باره  
فرموده است: "جبرئیل نزد من آمده و گفت -

بخوان. گفتیم خواندن یعنی دانم. دیگر بار گفت: بخوان

گفتم: چه بخوانم؟ گفت: اقرا باسم - بخوان

به نام پروردگارت که آفرید پیامبری در یافت

آیه ها آغازین سوره علق که نخستین آیه ها

نازل شده بر او است و پس از مبعوث شدن به

پیامبری به داخل مکه شد و به خانه رفت. در

خانه سه تن حاضر بودند: خدیجه همسرش علی

بن ابی طالب، پسر عموش و زید بن حارث. رسول

دعوت به توحید را نخست از خانواده خود آغاز

کرد و اولین کسی که از زنان به او ایمان آورد

خدیجه و از مردان علی بن ابی طالب بودند. در

برخی منابع از برخی دیگر همچون ابوبکر و زید

بن حارث به عنوان نخستین گروندگان به اسلام

نام برده شده است. هر چند دعوت آغازین پیامبر

پیامبر خیلی محدود بود و طی شمار مسلمانان نرو به

نزوی گذشت و پس از چندی، اسلام آوردگان

به اطراف مکه می رفتند و با پیامبر نماز می خواندند

پس از آنکه پیامبر به پیامبری رسید سه

سال پنجمی به دعوت مردم پرداخت. برخی معتقدند

با توجه به نزیب نزول آیه های قرآن کریم دعوت

مکوی به فاصله ای اندک از نبوت آغاز شده است. تا قبل

از دعوت خویشان، دعوت پیغمبر به صورت خلوصی بود پیامبر در آغاز، مردم را به ترک پرستش بتها و به پرستیدن خدای یگانه می خواندند در ابتدا نماز دورگویی بود مسلمانان هنگام نماز و پرستش خدا از مردم پنهان می شدند و در تکفاف کوه ها و جاهای دور از رفت و آمد نماز می گزاردند چنانکه مشهور است، وقتی سه سال از نبوت پیامبر گذشته بود و مامور شد همه مردم را به خدای یگانه بخواند، وحی آمد و آیه نازل شد این اسحاق نوشته است که چون آیه خالین مربوط به این نازل شد محمد علی را فرموده: یا علی! خدا به من فرموده است تا خوبش و نیکان نزدیک خود را به پرستش او بخوانم، گویندی بکش و مقداری نان و قدری شیر قند هم کن، خلی چنان کرد و آن را نزد جمل تن یا نزدیک به جمل تن از فرزندان طلب فراموش آمدید و همگی از آن خوردند.

وقتی بزرگان قریش از افرایشی مشاعر مسلمانان بگرازان شدند نزد ابوطالب، عیوی محمد و حامی محمد رفتند و از وی خواستند برادرزاده اش را که از دعوتی آغاز کرده، بازدارد، روزی از وی خواستند محمد را به تنان بسیار، تا او را بکشند و در عوین عماره بن ولید را که جوان زیبا و به اعتقاد آنان خردمند بوده بگیرند، ابوطالب گفت پس من را به شما بدهم تا او را بکشند و فرزند شما را بروش دهم، چه تکلیف دستواری، **همین مسلمانان به حبشه** یا شدت گرفتن دشمنی قریش با محمد و سخت گیری و از ابر پیروان محمد ناچار به نو مسلمانان دستور داد به حبشه هجرن کنند و به آنجا رفتند "در آن سرزمین پادشاهی است که کسی از او مستم نمی بیند، به آنجا بروید و به مانند